

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۰۲

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۴

فقه و تمدن سازی (ولایت فقیه و مدینه انتظار)

حسین علی سعدی*

چکیده

در این نوشتار درباره رابطه فقه و تمدن سازی به تفصیل بحث شده است. فرضیه تحقیق این است که «فقه حکومتی»، تمدن ساز است و ولایت فقیه در عصر غیبت با محقق ساختن آن به تمدن سازی و طراحی مدینه انتظار می پردازد. طراحی فقه مضاف ناظر به نظامات اجتماعی از الزامات تحقق فقه حکومتی است و با اثبات این نکته، فرضیات رقیب نقد می شوند؛ چرا که فرضیات رقیب - که مدعی است فقه و تمدن از یکدیگر بیگانه اند یا حداکثر نقشی که فقه در رویارویی با تمدن ایفا می کند، نقش نظارتی است - ناظر به فقه فردی و بیگانه از فقه حکومتی است. روش تحقیق نیز توصیفی - تحلیلی است و یافته پژوهش این است که رسالت جامعه شیعه در عصر غیبت، کفر به طاغوت و تولی اجتماعی به ولایت نابیان حضرت مهدی علیه السلام است؛ چنان که رسالت نابیان آن حضرت، ایجاد مدینه انتظار با تحقق فقه حکومتی و تمدن ساز است که مقدمه مدینه ظهور خواهد شد.

واژگان کلیدی

فقه حکومتی، فقه تمدنی، تولی اجتماعی، نظام سازی، مدینه انتظار، مدینه ظهور.

مقدمه

رسالت نواب حضرت حجت علیه السلام در عصر غیبت طراحی و مدیریت مدینه انتظار است که زمینه ساز تحقق مدینه ظهور خواهد شد. ارجاع امت به فقها در نفس "حوادث واقعه" و نه در حکم آن که از سوی سازنده تمدن الهی - انسانی عصر ظهور صورت پذیرفته است (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۲۷، ۱۴۰) در خود حداقل دو دستور کاملاً صریح را دارد. نخست وظیفه شهروندان جامعه را مشخص می سازد که در عصر غیبت امام برای شکل گیری جامعه و مدینه و رفع تخاصم و تنازع و اداره و توسعه زندگی خود، باید کفر به طاغوت و ایمان به امام حق داشته باشند این دعوت اثباتی مستلزم دو دعوت سلبی است. اول، سلب مرجعیت طاغوت بیرونی که تمدن سازی او مبتنی بر آراء و اهواست و حکم او به غیر ما انزل است «من لم یحکم بما انزل له اولئک هم الکافرون».

دوم: سلب مرجعیت هوای نفس و طاغوت درون بر امام باطن و امام ظاهر. امامان شیعه در دوران ۲۵۰ ساله حضور هر دو نکته را به خوبی نشان دادند تمرین و اصحاب بر این مهم را نظاره کردند چه در این که اخذ حق به حکم طاغوت را به صرف مراجعه به طاغوت سخت دانسته است (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۷). و این فرضیه را که رسیدن به حق مهم است نه چگونگی رسیدن ابطال فرمودند و چه این که انسان برای پذیرش امام ظاهر باید حکومت امام باطن را پذیرفته باشد که عقلانیت دینی که کافی شریف از عقل شروع کرده است ناظر به همین تفسیر است.

در کنار تبیین رسالت امت در عصر غیبت مبنی بر لزوم مراجعه به رواه احادیث و فقیهان نایب به رسالت فقها و نواب مبنی بر لزوم اداره جامعه دینی نیز پرداخته اند اعطای ولایت به معنای مدیریت جامعه در کنار اعطای مناصب افتاء و قضا ناظر به این نکته است و این دو توأمان رسالت تمدن سازی دینی در عصر غیبت محقق می سازد جامعه منتظر در این تعریف جامعه ای است با پذیرش ولایت منصوبین امامان ملتزم به لوازم آن شده و نظامات اداره و اهوای خود و نه مبتنی بر خطوط ارائه شده و هدایتی آن بزرگواران شکل می دهند نه مبتنی بر آراء و اهوای خود و نه مبتنی بر اراده طاغوت، شکل گیری جامعه توحیدی بر این تفسیر کاملاً متمایز از شکل گیری تمدن مادی خواهد بود و این ناسازگاری مبنایی مانع از برخورد غیرمنتقدانه هم با مبانی و هم با مظاهر تمدنی دست کم به گونه مطلق تمدن مادی خواهد شد.

این پژوهش در صدد اثبات این فرضیه است که امامان شیعه با طراحی مسئله ولایت فقیه و

ارجاع شیعیان به آن‌ها، در صدد طراحی و مهندسی مدینه انتظار بوده‌اند که این تمدن هم در مبانی و هم در اهداف و هم در فرایند تفاوت‌های چشم‌گیری با الگوهای رقیب دارد و رسالت شیعیان در عصر غیبت مهندسی مدینه انتظار است که در قالب ولایت فقیه و تحقق فقه حکومتی محقق خواهد شد و اگر جامعه دوران غیبت به این بلوغ دست یافت شرایط ظهور و تحقق مدینه ظهور که حول محور امام اتفاق خواهد افتاد شکل می‌یابد مدینه انتظار با محوریت ولایت فقیه و مدینه ظهور با محوریت ولایت امام شکل می‌گیرد و در ادبیات قرآنی نیز تحقق مدینه با محوریت امام و ولایت ولی الهی است، وگرنه قریه خواهد بود.

تمدن مادی

در تعریف تمدن گفته‌اند: تمدن نظامی است اجتماعی که موجب تسریع دستاوردهای هنر، دست به ابداع و خلاقیت می‌زند نظامی است سیاسی که اخلاق و قانون نگهدارنده آن است و نظامی است اقتصادی که با تداوم تولید و مبادله پایدار خواهد ماند (دورانت، ۱۳۶۸: ج ۱، ۲۵۶).

یا این که تمدن سیر و بسط یک نحو تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام در رفتار و کردار و علوم و فنون مردم است تمدن ظاهر فرهنگ است سنن و آداب و حتی ظاهر و صورت آثار هنری و فلسفی یک قوم از اجزای تمدن اند فرهنگ معنا و باطن سنن و آداب است و آداب و سنن مثل سایه که نشانی از نور است حکایت از فرهنگ می‌کنند (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ۷۲).
و بالاخره شهید مطهری در این باره معتقد است:

تمدن دو جنبه دارد مادی و معنوی. جنبه مادی تمدن جنبه فنی و صنعتی آن است که دوره به دوره تکامل یافته تا به امروز رسیده است جنبه معنوی تمدن مربوط به روابط انسانی انسان است. (مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲، ۱۶۹)

در این تعاریف این نکته تکرار شده است که نمی‌توان یک تمدن را با مظاهر و تجلیات آن و یا فناوری و تکنولوژی صرف شناخت و یا معرفی کرد، بلکه تمدن عبارت است از مجموعه مادی و معنوی مظاهر و مبانی، تفکر و صنعت و تکنولوژی، به مجموعه فلسفه و علم و هنر و فناوری و فرهنگ است که می‌توان اطلاق نمود این نکته که در تقریباً در همه تعاریف تمدن منعکس شده است در خود مواجه با سؤالات جدی است. رابطه این مبانی با مظاهر چیست؟ آیا مظاهر و جلدات تمدنی ارتباطی منطقی با مبانی خود دارند یا این که هیچ ارتباط منطقی بین آن‌ها برقرار نیست این سؤال تقریباً پاسخ مقبولی از سوی تمدن‌آفرینان و نیز نظاره‌کنندگان

تمدن یافته است که نقش آفرینی مبانی در خلق مظاهر را به یک امر مسلّم تبدیل نموده است با فرض پذیرش این نکته سؤال بعدی مطرح می‌شود که اگر آن مبانی تمدن ساز از سویی مورد نقد و کنکاش قرار بگیرد و یا مبانی رقیبی ارائه و مقبول گردد چه تحولی در مواجهه با مظاهر اتفاق می‌افتد شاید بتوان مظاهر و آثار تکنولوژیک را خنثی و بدون ابتناء معرفی کرد، ولی همه سخن این نیست، بلکه سخن اساسی در نظامات اجتماعی است که عملاً تشکیل جامعه را برعهده دارد و ساختار تمدنی را طراحی می‌کند، نظامات حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و

آیا می‌توان این خرده نظامات را نیز خنثی و بدون تغذیه از مبانی دانست؟ این نکته است که اهمیت نظام سازی به تبع و تمدن سازی مبتنی بر مبانی دینی را در عصر موجه و مدلل می‌سازد. تمدن معاصر مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و نیز انسان‌شناسانه است که در صورت عرضه به مبانی اسلامی نقد جدی می‌شود این ابتناء مورد تصریح و اشاره قرار گرفته است.

گذار غرب از دوران سنت به مدرنیته گرچه تعلیل و تحلیل متعدد دارد ولی در به محاق رفتن نقش خدا و خدا باوری در اداره این جهانی جامعه شکی نیست. تأکید و تکیه بر ابعاد این جهانی انسان و ابعاد محسوس معرفت و بسط ماده و قبض معنا از این واقعیت پرده برمی‌دارد. ایان باربور معتقد است:

تأثیر اندیشه علمی بر اندیشه دینی در هیچ زمینه دیگری به اندازه تعدیل آرای مربوط به نقش خدا در رابطه با طبیعت نبود خدا صرفاً معمار جهان بود هر چند کوشش‌های گوناگونی می‌ورزیدند که محل و محملی برای فعالیت مستمر خدا و در یک نظام طبیعی ماشینی وار پیدا کنند. (باربور، ۱۳۷۴: ۵۳)

گرچه برخی معتقدند بین فقه و تمدن نسبتی نیست و این دو با یکدیگر بیگانه‌اند؛ چرا که تمدن عهده‌دار معیشت و فقه عهده‌دار سعادت است و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت نیست حتی اگر فقه در معیشت دخالت بکند این دخالت عرضی است و اگر فقه در امور تمدنی نظری داشته باشد در حوزه‌ای سخن گفته که از جنس خودش نیست (سروش، ۱۳۷۶: ۱۳۷). در کنار این مدعا، از سوی گروهی این ادعا طرح شده است که فقه نقش نظارتی بر تمدن سازی دارد. تمدن سازی محصول استعداد و توانمندی‌های خداداد انسانی است مثل عقل، تجربه و حس انسان با خردورزی و اندیشه می‌تواند به تمدن سازی بپردازد و جامعه و معیشت خود را اداره نماید و در مواردی که در مسیر، راهکار انتخابی با سعادت معنوی و اخروی

تعارضی داشته باشد فقه نظارت و تصحیح می کند (مجتهدشبهستری، ۱۳۷۹: ۸۸).
 این مدعیات به نظر می رسد صرف نظر از نقدهایی که صورت گرفته از این منظر نیز قابل بررسی باشد که فقه در مقام افتاء با فقه در مقام اجرا و ولایت متفاوت است و مسئله تفاوت فقه فردی و فقه حکومتی است. و این طرح در صدد این نیست که فقه افتایی را برکنار کند بلکه مدعی است اگر فقه ولایی و یا حکومتی پی ریزی شود بر فقه فتوایی نیز سایه خواهد افکند با توجه به این نکته باید گفت: راقم این سطور به تفصیل بر بررسی این مدعیات پرداخته و ابتدای تمدن غربی بر مبادی هستی شناسی و انسان شناسی و معرفت شناسی خاص خود را بررسی کرده است (سعدی، ۱۳۹۲: ۳۰۰). توسعه دو مفهوم و در مبانی و اهداف و نیز در فرایند در فرهنگ اسلامی با آن چه در امروز غرب مطرح می شود، متفاوت است (همو) که به خاطر جلوگیری از تکرار فقط به طرح مدعا پرداخته شد.

فقه و تمدن سازی

با توجه به این نکته که تمدن مادی در مبانی و اهداف و فرایند تحقق تمایز جدی با آموزه های دینی دارد و این تمایز در منطق قرآن به عنوان یک تمایز تاریخی و ماندگار معرفی شده است. قرآن «مجتمع فرعونى» و یا تمدن فرعونى را در کنار مجتمع موسوى و تمدن دینى یک نهاد و کاملاً متمایز معرفی می کند. مرحوم شهید صدر خصائص و امتیازات این دو مجتمع را با نگاه مقایسه ای به خوبی تحلیل کرده است (صدر، ۱۴۰۰: ۱، ج ۱، ۱۹۲).

سخن از رسالت شیعیان در عصر غیبت است که برای اداره جامعه خود چکار باید بکنند؟ آیا پذیرش جامعه و تمدن فرعونى یا مشروع سازی نهادها و نظامات تمدن فرعونى است یا تمدن دینى نیازمند به نظام سازی است؟ بایسته ها و چگونگی تحقق این تمدن سازی چیست؟

۱. ارجاع مردم به فقهای امت

اولین مسئله ای که در تمدن سازی عصر غیبت قابل توجه است ارجاع امت به امام حق و منع مراجعه به طاغوت است که از آن به عنوان «تولی» تعبیر می شود. مراد از عصر غیبت، عصر غیبت از حکومت امام به حق است هر چند شخص امام در جامعه حضور داشته باشد و بر همین اساس و تفسیر عبارت معروف خواجه نصیر طوسی باید تحلیل شود ایشان می نویسد:

وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه متا. (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۲۵)

در قرائت مشهور ضمیر تصرفه به امام علیه السلام برمی گردد که این گونه معنا می شود وجود امام لطف است و تصرف و مدیریت امام لطف دیگری است و عدم وجود امام نیز معلول عملکرد

ماست. از این رو برخی پیشنهاد کرده‌اند که عبارت عدمه باید به غیبت تبدیل شود، ولی به نظر می‌رسد عبارت خواجه بسیار دقیق است و ضمیر عدمه به تصرف برمی‌گردد نه به امام. بدین معنا که عدم تصرف و عدم حاکمیت امام به خاطر عملکرد ماست در صورتی که تصرف و اداره امام خود یک لطف بزرگ الهی بر جامعه است (رساله دکتری نگارنده، ۱۳۸۸: ۱۸۲).

این نگاه به غیبت به معنای عدم حکومت و عدم بسط ید امام تحلیل شد نه به معنای غیبت به معنای عدم حضور از سوی بسیاری از فقها مطرح شده است و ظهور امام را معادل بسط ید امام و غیبت را معادل قبض ید امام گرفته‌اند از جمله:

شیخ طوسی (م/ ۴۶۰) در المبسوط می‌نویسد:

فجميع ما ذكرناه كان للنبی خاصة وهي لمن تام مقاله من الأئمة في كل عصر هذا اذا كان في حال ظهور الامام وانبساط يده. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۰)

ابن ادریس (م/ ۵۸۸) نیز مشابه همین عبارت می‌نویسد:

هذا اذا كان في حال ظهور الامام وانبساط يده. (حلی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۴۹۸)

محمد جواد عاملی نیز غیبت را معادل عدم بسط ید دانسته و می‌نویسد:

مع غیبتة او عدم انبساط يده. (عاملی، ۱۴۱۹: ج ۴، ۲۴۰)

از این رو در عصر حضور امامان ولی قبض ید آن‌ها، امام صادق علیه السلام، جامعه شیعی را از مراجعه به طاغوت و حکام جور نهی می‌کند و این فرهنگ را طراحی می‌کنند که باید به فقه‌های منصوب و ولاء عدل مراجعه کرد ولو این که در ظاهر مبسوط الید نیستند

محقق اردبیلی (م/ ۹۹۳). می‌نویسد:

فلا وریک لایؤمنون حتی یحکوک فیما شجرینهم.

تصور نشود که ایمان صرفاً به ذکر لسانی حاصل می‌شود در صورتی که قلب موافق نیست و مراجعه به طاغوت می‌کند نه قسم به خدا که این گونه نیست و ایمان وقتی محقق می‌شود که پیامبر را حاکم در حل و فصل قرار دهند و از مراجعه به اغیار بپرهیزند (اردبیلی، بی‌تا: ۶۸۳).

مرحوم جواد فاضل کاظمی (م/ ۱۰۶۵) مسئله نهی از مراجعه به طاغوت را به گونه‌ای تقبیح کرده که آن را در عداد کفر دانسته است. ایشان می‌نویسد:

ثم ان الظاهر من الایه ان اراده التي کم الی الطاغوت حرام بل کفر. (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۴، ۲۴۳)

مسئله عدم جواز مراجعه مردم به طاغوت و لزوم مراجعه به فقها و تن دادن به حکم

الهی از بدیهیات فقه است. قرآن می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء: ۶۰).

طاغوت در اصطلاح قرآنی و فقهی به والی و حاکمی اطلاق می‌شود که حکم به غیر «ما انزال الله» بنماید.

مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* می‌نویسد:

ان المعنى بالطاغوت كل من يتحاكم اليه ممن يحكم بغير الحق. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴، ۲۷۳)

این مدعا از سوی همه فقها مورد پذیرش قرار گرفته است که از باب نمونه به: میرزا حبیب‌الله رشتی در *کتاب القضاء* (ج ۱، ص ۶۵)، آشتیانی در *کتاب القضاء* (ج ۱، ص ۵۸)، سبزواری در *مهدب الاحکام* (ج ۱، ص ۷۰)، اردبیلی در *فقه القضاء* (ج ۱، ص ۱۳۹)، فاضل در *تفصیل الشریعه* (ص ۲۲)، سیدکاظم حائری در *القضاء فی الفقه الاسلامی* (ص ۷۹) و... اشاره کرد.

در کنار این منع اکید و بلیغ در رجوع به طاغوت، امامان شیعیان خود را به مراجعه به فقهای عادل امر کرده‌اند. در این که فقیه مصدر ولایت و محور تولی و ملجأ مراجعات است اجماعی است و احدی از فقهای شیعه منکر آن نیست، گرچه حدود و ثغور مراجعه و دایره ولایت فقیه محل بحث است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ۲۲۱). مقبوله ابن حنظله عبارت است از:

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيَّهَمَا مُنَازَعَةً فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاءِ أَيْجَلُ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَأَيْمَنَّا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَأَيْمَنَّا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرُ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَأَيْمَنَّا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ. (کلبی، ۱۴۰۷، ج ۷، ۴۱۲)

مرحوم محقق کرکی می‌نویسد:

اتفق اصحابنا عن ان الفقيه العدل الامامی الجامع لشرائط الفتوى المعبر عنه بالمجتهدنی الاحکام نائب من قبل ائمه الهدی فی حال الغیبه فی جمیع ما لیلینا به فیه مدخل وربما الستثنی الاصحاب القتل والحدود فیجب التحاکم الیه والانتیاد الی حکمه. (عاملی کرکی، ۱۴۰۹، ج ۱، ۱۴۳)

ایشان ادعای اجماع امامیه بر مطلب را دارند که اصل ولایت فقیه است که فقهای شیعه اجماع بر آن دارند. و این یکی از نکات برجسته فقه امامیه است که ولایت فقیه مطرح است نه ولایت فقه، چنان که در فقه عامّه، مرجعیت و ولایت فقه مطرح است و در این که سلطان عهده دار زمام امور باشد آن چه در فقه عامه مطرح است انطباق جریان اداره با فقه و موازین شرعی است ولو مجری فقیه نباشد ولی حسب فقه امامیه ولایت جامعه از آن فقیه جامع شرایط است و طبق تعبیر حضرت مجاری الامور بید العلماء اداره جامعه باید در دست فقیه جامع شرایط باشد.

در توثیق اسحاق بن یعقوب نیز امر به مراجعه به فقها به وضوح مشاهده می شود:

واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله.

(طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۷۰)

در بحث رجوع شیعه به فقیه در اداره امور نگارنده از اختلاف فقهای عظام در مسئله دایره ولایت فقیه مطلع است.

ولی مدعا در این نوشته اصل ارجاع شیعیان به فقهاست نه دایره آن.

چرا که محدوده وظیفه فقیه را در مبحث بعدی پی می گیریم و اجمالاً می توان گفت برخی از فقها که دایره ولایت فقیه را محدود به امور حسبه می دانند با تعریفی که از توسعه در مفهوم حسبه ارائه می دهند، نتیجه ای که حاصل می شود مراجعه به فقیه در اداره اجتماع خواهد شد. که از این میان می توان به آیت الله خوئی اشاره نمود. ایشان گرچه در ادله ولایت عامه فقیه تشکیک می فرماید ولی به توسعه ای که در مفهوم حسبه ایجاد می نماید حتی جهاد ابتدایی را نیز برای فقیه مجاز می داند در صورتی که بسیاری از قائلین به ولایت عامه فقیه در جهاد ابتدایی فتوا نمی دهند.

عبارت ایشان در این باره جالب توجه است. بعد از آن که مسئله جهاد ابتدایی در عصر غیبت را مطرح می کنند می نویسند:

لو قلنا بمشروعية أصل الجهاد في عصر الغيبة فهل يعتبر فيها إذن الفقيه الجامع للشرائط أو لا؟ يظهر من صاحب الجواهر^ع اعتباره بدعوى عموم ولأيته يمثل ذلك في زمن الغيبة. وهذا الكلام غير بعيد بالتقريب الآتي، وهو أن على الفقيه أن يشاور في هذا الأمر المهم أهل الخبرة والبصيرة من المسلمين حتى يطمئن بأن لدى المسلمين من العدة والعدد ما يكفي للغلبة على الكفار الحريين، وبما أن عملية هذا الأمر المهم في الخارج بحاجة إلى قائد وأمر يرى المسلمون نفوذ أمره عليهم، فلا محالة يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنه

یتصدی لتنفیذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة علی أساس أن تصدی غیره لذک
یوجب الهرج والمرج ویؤدی إلى عدم تنفیذه بشکل مطلوب وکامل. (خوبی، ۱۴۱۰: کتاب
الجهاد، ۳۶۵)

کلام ایشان در احاله امور حکومتی به فقیه از باب حسبه حتی در مسئله جهاد ابتدایی بسیار
حایز اهمیت است .

۲. رسالت فقیهان در عصر غیبت

تاکنون سخن از تکلیف شیعیان در عصر غیبت بود که مأمور بودند کفر به طاغوت و رجوع به
عالمان دین و به اصطلاح تولی را در جامعه محقق سازند. اگر تولی را یک مقوله مشکک بدانیم
ولایت پذیری درجاتی دارد. گاهی جامعه به اندازه‌ای از بلوغ می‌رسد که تحمل و ظرفیت
پذیرش ولایت معصوم را داراست و گاهی جامعه درجات پایین‌تری از ولایت‌پذیری است.
رسالت فقه‌های نایب در دو محور کلان قابل تحلیل است. نخست از آن جا که علمای ربّانی نقش
تعلیم و هدایت امت را دارا هستند تبیین رسالت عامه مردم در این عصر برعهده آن‌هاست. کفر
به طاغوت و لزوم مراجعه به علماء را باید به لحاظ اندیشه و در رفتار به مردم بیاموزند نقش
تعلیمی و تبلیغی عالمان شیعه در دوران غیبت به خوبی ایفا شده است از اصحاب ائمه تا شیخ
طوسی و بعد متأخران فقه‌های امامیه، فقهایی که با شهادت خود در عمل کفر به طاغوت را به
مردم و مقلدین خود آموختند تا فقه‌های معاصر امثال شیخ فضل الله و مدرس و در صدر همه
آن‌ها امام خمینی علیه السلام. ایجاد رکن تولی اجتماعی که زمینه‌ساز تحقق حکومت اسلامی است ناظر
به تبیین رسالت عامه شیعیان در عصر غیبت است. ولی این سکه روی دیگری هم دارد.
«اعمال ولایت» که رسالت خطیر نایبان حضرت است. تولی و لزوم مراجعه مردم به نواب بدون
اعمال ولایت لغو خواهد بود، معمولاً در فقه سیاسی شیعه این سؤال تحلیل می‌شود که چه کسی
حق حکومت دارد؟ به نظر می‌رسد این سؤال ناظر به تبیین رسالت عامه مردم است. برای
تحقق رکن اول تمدن دینی یعنی تولی؛ چون مردم باید اقناع شوند که حاکمیت هرکسی را
نپذیرند و هرکسی که با هوا و با تحمیل طاغوت بر جامعه مسلط شود حق حاکمیت ندارد. چون
فقه‌های نواب در عصر غیبت توفیق حکومت نداشتند بیشتر برای این سؤال هزینه شد که افکار
عمومی شیعیان آماده شود حق حاکمیت جعلی و قراردادی نیست و برای این که بخواهند
مدینه انتظار را معماری کنند راهی نیست جز تولی به ولایت نواب صاحب مدینه ظهور.

این رشد اجتماعی که تولی عامه را آماده سازد قرن‌ها زمان برد تا در برآیند تبیین عالمانه
نایبان حضرت و نیز آزمون خطا و تجربه جامعه شیعه به این نتیجه برسد که تولی اجتماعی

رکن اول تحقق مدینه انتظار است. سؤال دیگری که نیازمند تحلیل و پاسخ است این است که چگونه باید اعمال حاکمیت نمود؟ سؤالی که فرد روی عالمان و نایبان حضرت است، اعمال حاکمیت به گونه‌ای که زمینه‌ساز تحقق جامعه منتظر باشد چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی دارد. این سؤال اساسی فقها از فقه است این همان نکته اساسی سیاست راهبردی مواجهه تمدن دینی با تمدن غربی است. آیا می‌توان همان نظامات اجتماعی برآمده از مبانی متفاوت را به گونه ترجمه اخذ و اقتباس نمود و بعد با اندک تغییری به عنوان نظامات اجتماعی حکومت اسلامی پذیرفت. رویکرد مواجهه فقه فردی که در آن تکلف شخص حقیقی افراد جامعه است کاملاً متفاوت با مواجهه فقه حکومتی است و طبیعتاً پاسخ‌ها از فقه نیز متفاوت خواهد شد. آن چه به عنوان نقطه عطف و محور تحوّل این دوره فقه با ادوار قبلی آن مطرح است این است که فقه وارد حاکمیت شده است گرچه فقه حکومتی تعاریف مختلفی شده است ولی منظور ما از فقه حکومتی این است که موضوع آن فعل مکلف حقوقی است. حکومت به عنوان یک شخصیت حقوقی در اعمال حاکمیت محتاج به حجت شرعی است و فقه حکومتی باید این حجت را تأمین نماید.

اگر چنین تحول بزرگی را تصور کنیم که حکومت به عنوان یک شخصیت حقوقی برای اعمال حاکمیت در افعال خود که همان سیاست‌گذاری و اداره جامعه است نیازمند احکام و دستوراتی است آیا با همان اجتهاد فردی می‌توان این مهم را تأمین کرد یا تحولی اساسی در کیفیت اجتهاد رخ خواهد داد؟ آیا حجت به همان معنا و طریق سابق است یا نیازمند طراحی اصول فقه حکومتی هستیم؟ آیا حاکمیت می‌تواند نظامات اقتصادی - سیاسی - مدیریتی و فرهنگی تمدن مادی را با ارجاع تک تک مسئله‌ها به فقه فردی، اسلامی‌سازی نماید؟ آیا در برخورد با یک سیستم و یک تمدن می‌توان اجزاء و مسائل آن را بدون در نظر گرفتن سیستم موضوع حکم شرعی قرار داد و بعد با تغییر صوری برخی گزاره‌ها مدعی شد که حاکمیت دینی اعمال می‌شود. این جاست که عمق کلام امام خمینی فهم می‌شود که اولاً فقه را به اداره تعریف می‌کند و گستره آن را از گهواره تا گور می‌داند و از طرفی هم اجتهاد مرسوم را که اجتهاد در فضای فقه فردی است در مواجهه با تمدن امروز غربی ناکارآمد می‌داند. ایشان معتقد است:

اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم، اجتهاد به همان سبک صحیح است؛ ولی این بدان معنی نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان

مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد در یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسایل زمان خود احاطه داشته باشد. (خمینی، ۱۳۷۰: ج ۲۱، ۹۸)

یا در عبارتی دیگر می‌فرماید:

بنا بر نوشته جناب عالی زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست و «رهان» در «سَبَق» و «رمایه» مختص است به تیر و کمان و اسب‌دوانی و امثال آن، که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است. و «انفال» که بر شیعیان «تحلیل» شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذابی جنگل‌ها را از بین ببرند و آن‌چه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است را نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ‌کس هم حق نداشته باشد مانع آن‌ها باشد، منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن. و بالجمله آن‌گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند. (همو: ج ۲۱، ۱۵۰ و ۱۵۱)

فقه و نظام‌سازی

اعمال ولایت فقیه در حوزه جامعه در صورتی می‌تواند خلق تمدن دینی نماید که ساختارها و نهادهای اعمال حاکمیت و روابط حاکم بر آن‌ها برآمده از فقه و دارای حجت باشد. فقیه در مصدر حکومت اگر بخواهد به اصدار حکم بپردازد الزاماتی دارد که مهم‌ترین آن نظام‌سازی است. فقه برای نظام‌سازی در حوزه‌های مختلف جامعه نیازمند طراحی فقه‌های مضاف است تا از آفت شرعی‌سازی وضعیت موجود که بر پایه نوعی اقتباس از تمدن مادی استوار است برهد اگر خرده نظام‌های درون حاکمیت برآمده از فقه نباشد کلان نظام آن‌گونه که باید نمی‌تواند اعمال ولایت نماید. راقم این سطور در نوشتاری جدا به تفصیل مسئله کیفیت نظام‌سازی و نحوه ورود دانش فقه به این حوزه و چگونگی حجیت آنان را بررسی نموده و بنای به تکرار نیست. آن‌چه در این‌جا به عنوان مدعا مطرح است این است که اعمال ولایت و اعمال حکومت سؤال اصلی این دوره فقه است که پاسخ روشن آن می‌تواند تمایز حاکمیت که

بسترساز تمدن دینی است از حاکمیت مادی که بسترساز تمدن مادی است را نشان دهد. مرحوم شهید صدر نمونه‌ای از این کار بزرگ را به انجام رساند. ایشان در مواجهه با اقتصاد مطرح آن روز دنیای مادی، کمونیسم و لیبرالیسم، گرتنه برداری و ترجمه نکرد و صرفاً به بیان یجوز و لایجوز نپرداخت، بلکه با طراحی نظام اقتصادی اسلامی هم به خوبی تمایز و تهاافت این نظامات اجتماعی را نشان داد و هم نشان داد که با نظامات طراحی شده و یا به اصطلاح خودشان با مکتب اقتصادی شرقی و غربی نمی‌توان به اداره جامعه اسلامی و تمدن‌سازی پرداخت هر چند ظواهر بسیاری از مسائل مشروع‌سازی شود. نمی‌توان یک نهاد برآمده از اقتصاد ربوی و فرهنگ برهنگی را با تطهیر صورت مسئله و تغییر الفاظ قرارداد شرعی کرد و بعد اداره حکومت را اسلامی دانست.

ایشان در تعریف مذهب اقتصادی می‌نویسد:

المذهب الاقتصادي للمجتمع فهو عبارة عن الریقة التي يفضل المجتمع اتباعها في حياته الاقتصادية وحل مشاكلها العملية. (صدر، ۱۴۱۷: ۴۴)

سیاست‌گذاری همین است یعنی: هر آن چه که یک حکومت انتخاب می‌کند که انجام بدهد یا انجام ندهد.

اگر جامعه‌ای با تولی به ولایت فقها و نواب پذیرفتند که طریقه‌ای برگزینند که متخذ از شرع است فقها در اعمال ولایت لازم است دست به طراحی بزنند که تمدن دینی را بیافریند. لذا شهید صدر معتقد است فقیه باید به اکتشاف نظریات در فقه اسلامی بپردازد و خود به عنوان یک فقیه فرایند اکتشاف نظریه را نیز نشان می‌دهد و به خوبی به تمایز نظریه‌پردازی در مدینه انتظار و در محیط شرعی و مدینه لیبرال می‌پردازد.

ایشان معتقد است که نظریات در فقه اسلامی اکتشافی‌اند نه تولیدی و ابداعی. نظریات فقهی و سکولار این تفاوت را دارند که فقیه در مواجهه با نظریات و نظامات موظف به اکتشاف آن‌ها از منابع دینی است و خود حق تولید و ابداع ندارد.

در صورتی که دانشمندان در نظام لیبرالیستی و سوسیالیستی به تکوین و ابداع نظریات می‌پردازند لذا نظام‌سازی در فقه حکومتی مبتنی بر اکتشاف نظریه است نه تولید نظریه (همو: ۴۰).

با توجه به تعریفی که امام خمینی از فقه و نیاز جامعه به فقه حکومتی ارائه می‌دهد و با توجه به کار سترگی که مغز متفکر جهان اسلام شهید صدر در اقتصاد نا انجام داده‌اند. حکومت اسلامی پاسخ به دو سؤال اساسی است: چه کسی می‌تواند حکومت کند و چگونه

باید حکومت نمود؟

تولی مردم به ولایت فقیه پاسخ سؤال نخست است و اعمال حاکمیت فقیه مبتنی بر فقه حکومتی پاسخ سؤال دوم است. تحقق این مهم است که توان تمدن‌سازی دارد و بسیاری از اشکالات که در نحوه تعامل فقه و تمدن مطرح شد ناظر به همان فقه فردی است. آن‌گاه که ولایت فقیه مطرح نبوده، این افراد مکلفینی‌اند که با سؤالاتی مواجه‌اند فقه فردی در این حوزه و عرصه ناظر به تمدن پاسخ می‌دهد و البته فقه در همه شرایط پاسخ متناسب با همان شرایط را ارائه می‌کند.

ولی فقه حکومتی با رسالت اعمال حاکمیت و با دغدغه حجیت سیاست‌گذاری خود رسالت تمدن‌سازی دارد نه این که صرفاً ناظر تمدن باشد و یا بیگانه از تمدن، در متن حوادث است و از طریق نظام‌سازی و اداره جامعه و مدینه انتظارگام آخر بلوغ اجتماعی و حلقه آخر تولی اجتماعی را برای اعمال ولایت معصوم و تحقق مدینه ظهور برمی‌دارد.

نتیجه‌گیری

بنا به سفارشات امامان، رسالت شیعیان در دوره غیبت از طرفی کفر به طاغوت و حرمت مراجعه به آنان و از طرف دیگر لزوم مراجعه به فقها و نایبان حضرت است. برآیند این دو وظیفه خطیر اجتماعی، تحقق تولی اجتماعی است. نایبان حضرت نیز رسالت سنگینی به دوش دارند. تبیین و ارشاد توده مردم و شیعیان برای بلوغ به این که کفر به طاغوت و رجوع به نایبان را به منصه ظهور برسانند که بعد ابلاغ پیام آن است. گام دیگری که فقها با فرض تحقق تولی اجتماعی برمی‌دارند ساختن مدینه انتظار است که مقدمه تحقق مدینه ظهور با محوریت ولایت امام است، مدینه انتظار حول محوریت نایب امام شکل می‌گیرد، تحقق این مدینه وامدار تحول شگرف و اساسی در فقه است. گذار از فقه سنتی به فقه حکومتی و نظام‌ساز. فقه حکومتی است که ظرفیت و توان تمدن‌سازی را دارد و از نقش نظاره‌گری تمدن‌های موجود که یک نقش انفعالی است خارج می‌شود غفلت از فقه حکومتی ریشه تمام اشکالاتی است که به رابطه فقه و تمدن وارده شده است تحقق فقه حکومتی نیز خود وامدار نظام‌سازی است که فرایند آن در آثار فقه بزرگ معاصر شهید محمدباقر صدر به خوبی نشان داده است. فقه شیعه به گذار از این مرحله و ورود به نظام‌سازی است که می‌تواند دست به آفرینش تمدن بزند و این تمدن دینی در مبنا و اهداف و روش دستیابی به اهداف با تمدن مادی متفاوت است.

منابع

- اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی أحكام القرآن*، تهران، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، بی تا.
- باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، *بلغة الفقیه*، منشورات مكتبة الصادق، تهران، ۱۴۰۳ ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
- حلّی، ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.
- خمینی، سید روح الله، *صحیفه نور*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- خوبی، سید ابوالقاسم، *منهاج الصالحین*، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
- داوری اردکانی، رضا، *اوتوبی و عصر تجدید*، تهران، انتشارات ساقی، ۱۳۷۹ ش.
- دورانت، ویلیام جیمز، *درآمدی بر تاریخ تمدن*، ترجمه: احمد بطحایی، تهران، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- سروش، عبدالکریم، *مدارا و مدیریت*، تهران، نشر صراط، ۱۳۷۶ ش.
- سعدی، حسینعلی، «مهندسی الگوی توسعه اسلامی - ایرانی (با مطالعه نقش و جایگاه ولی فقیه)»، *مجموعه مقالات همایش الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت*، ۱۳۹۲ ش.
- صدر، سید محمدباقر، *اقتصادنا*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه خراسان، ۱۴۱۷ ق.
- _____، *مقدمات فی التفسیر الموضوعی*، بی جا، بی نا، بی تا، ۱۴۰۰ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ ق.
- طوسی، محمد بن محمد (خواجه نصیرالدین)، *تجريد الاعتقاد*، تحقیق: حسین جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ ق.
- عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین، *رسائل المحقق الكرکی*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ ق.

- كلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الكافی*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مجتهد شبستری، محمد، *ایمان و آزادی*، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹ش.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ش.

